

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در باب بحثی که در اصول درباره صحت و فساد یا بطلان مطرح شد عرض کردیم متعرض کلمات مرحوم آقاضیا به نحو اختصار که زبده کلامشان در این حاشیه ای که بر قواعد نوشتند را آوردند. در این مطلبی که از ایشان دیروز نقل کردیم اولاً عرض کردیم که ایشان می فرماید صحت به معنای تمامیت شیء بلحاظ الجهة المرغوبة، این گاهی این جهت مرغوبه از امور واقعی است گاهی از امور جعلی، ظاهراً مراد مرحوم چون من می گویم تفصیل کلمات ایشان را در تقریرات ندیدم ظاهراً مراد ایشان از این عبارت این باشد که این که مرحوم نائینی صحت را به دو معنا گرفتند یکی از امور واقعی و یکی از اموری که مثلاً موافق لما تعلق به التعلیق، ایشان می خواهند بگویند نه فرقی نمی کند، صحت یک معنا دارد، به تعبیر مرحوم نائینی این که می گوئیم سرکه صحیح است ایشان می گوید همان یک معناست، فرق نمی کند، سرکه صحیح است یا نماز صحیح است، هر دو یکی است لکن سرکه را که می گویند صحیح به لحاظ این که آن نکاتی که باید در سرکه باشد که اثرش بار بشود در آن هست، صلوة صحیح هم همین طور است، نکاتی که در آن هست

پس این که ایشان فرمودند دو تا صحت داریم این قابل قبول نیست بلکه صحت این است و این مفهوم تمامیت را از این جهت انتزاع می کنیم، یک مفهوم انتزاعی است، می گوئیم مثلاً این سرکه تام است، این هنداونه تام است، این نماز تام است، تام یعنی صحیح، پس این مطلبی که ایشان فرمودند که دو تا است نه، یکی بیشتر نیست

ثم إن هذه الجهة

این جهتی که به اصطلاح مرغوب است ظاهراً، ظاهراً مرادش از جهت این باشد، جهت مرغوبیت

تارة يراد منه التكليف أو الوضع في أبواب المعاملات

مثلاً بیع صحیح یا نماز صحیح، ظاهراً یراد منه التکلیف یعنی صحت را، ظاهراً فکر می‌کنم مراد ایشان این باشد، عرض کردم چون به تقریرات که شرح مفصلش است مراجعه نکردم فعلاً به حسب ظاهر می‌گوییم، ظاهراً می‌خواهد آقازیا بفرماید این گاهی اوقات به لحاظ حال تکلیف است یعنی ظاهراً مرادش جعل باشد به خلاف مرحوم نائینی که صحت را به مقام امتثال زدند

و أخرى يراد منه جهة مسقطيّة القضاء و الإعادة الذي هو يلزم الأجزاء

که این به اصطلاح جهت مسقطیت قضا به اعاده، عرض کردیم این مسقطیت قضا به اعاده در کلمات اهل سنت آمده، در کلمات فقها، اهل سنت نقل کردند که فقها معنای صحت را مسقطیت گرفتند، مطلب دیگری که در آخر کلام نائینی بود ایشان می‌گوید فلیس الاجزاء از نائینی گذشت

و عدمه عبارة عن الصحة و الفساد

اجزاء که از عبارات اهل سنت هم خواندیم، عبارت از صحت و فساد نیست

مرحوم آقازیا می‌گوید درست است صحت و فساد، اجزاء غیر از آن است لکن ملازم آن هست یعنی اگر گفتند مجزی است یعنی به اصطلاح دیگره قضا و ادا ندارد که این یلازم الاجزاء، این مسقطیت قضا و این به معنای صحت گرفتند به این معنا

و هذه الجهة که مسقطیت قضا و اعاده

أيضاً لما كان، این کانت باید باشد، گفتیم حالا کلمات آقازیا را مذكر مونثش را ول بکنیم،

و هذه الجهة ايضاً لما كان دائراً مدار الوفاء بالغرض في الجملة أو تفويته

عطف است بر وفاء یا وفای به غرض است یا فوت غرض است، این مطلب را هم توضیح دادیم این از موارد تاثر ایشان، خب تاثر که ما می‌گوییم چون عبارت ایشان مثل کفایه است و إلا تاثر اصطلاحی می‌شود، چون خودش مکتب دارد، تفکر دارد، مرحوم آقازیا خیلی فکر کرده انصافاً، خیلی روی مطالب یکی یکی فکر کرده، ایشان بحث مدار وفا به غرض گرفته چون این بحث هست که سقوط

و ثبوت تکلیف دائر مدار غرض است، اگر غرض انجام شد تکلیف ساقط می شود، اگر انجام نشد تکلیف ثابت است و عرض کردیم این مطلب، حالا هست چون کفایه کتاب درسی است شاید بشود گفت در حوزه ها مشهور است لکن دلیل واضحی برایش نداریم. این وفای به غرض به این معنا که آن غرضی را که ما می خواهیم آیا دارد یا ندارد؟

فلا يكون

هذا الجهة که جهت مسقطیت

إلا من الأمور الواقعية

این باید فلا تكون باشد، خیلی خب فلان يكون إلا من الامور الواقعية

كما لا يخفى. و بالجملة نقول: إن انتزاعية الصحة و واقعيتها

شاید مرادش واقعيتها باشد، واقعیت این است، انتزاعی اند،

تابع جعلية الجهة الملحوظة

جعل یعنی تابع جعل است، وقتی مثلا می گوید فاسدة یعنی من این را جعل نکردم، من فکر می کنم مراد مرحوم آقاضیا چون نمی توانم فعلا نسبت بدهم، مرادش این است که صحت در مقام جعل هم لحاظ می شود، از او انتزاع می کنیم، اگر از او انتزاع کردیم می شود صحت جز احکام وضعی است مثل این که پیغمبر فرمود فاسدة، فالصلوة فيه این صحت و فساد قابل جعل هستند لکن متاصل به جعل نیستند، انتزاعی اند، چون بنایشان شد مثل ملکیت متاصل به جعل است، مثل شرطیت جعلی هست اما انتزاعی است، ایشان می خواهد خلاصه اش این را بگوید که صحت و فساد هم گاهی اوقات انتزاع از واقع می شود و گاهی اوقات انتزاع از مطابقت با وفای به غرض و عدم می شود و گاهی اوقات تابع جعل و این ها می شود، این تابع آن نکته ای که در آن هست یا انتزاع از واقع است یا انتزاع از جعل است پس این که مرحوم نائینی کلا صحت را به انتزاع از امر واقعی زدند این درست نیست، این خلاصه نظر ایشان. البته این باید توضیح، حالا من نمی دانم شاید مراد ایشان به همین مقدار توضیح کافی می دانستند و شان ایشان هم اجل است، مرحوم

.....

نائینی صحت را به باب امثال زدند، اگر این تقسیمی که بنده سراپا تقصیر برای بررسی حکم در مراحل سبعة که عرض کردیم در ذهن آقایان بود خیلی راحت مطلب فهمیده می شد، مرحوم نائینی صحت را به واقع، به مقام امثال زدند، اگر مقام امثال شد می شود امر واقعی، چون این عمل شما یا مطابق با مامور به است یا نیست دیگه، این امر واقعی است، از این انتزاع می کنیم، یک نسخه به شما نوشتند یا یک ورقه به شما دادند چند تا چیز توش نوشتند، شما برداشتید در یک کیسه ای به قول امروزی های ما پلاستیک کردید همه را آوردید، اگر این چه که در کیسه است با آن ورقه مطابق است می شود صحت، نیست می شود فاسد، این دیگه صحت و فساد نیست، روشن؟ ایشان می گوید صحت و فساد دائما انتزاع از یک امر واقعی اند، پس یک نکته اساسی این است که ایشان و لذا آن روایتی که الصلوة فاسدة گفت این نمی شود بگوییم پیغمبر جعل کردند، صحت و فساد قابل جعل نیست که، وقتی پیغمبر می فرماید فالصلوة فاسدة یعنی ملاک ندارد، زدند به آن معنا، خب خلاف ظاهر است، انصافا که خلاف ظاهر است، فالصلوة فی شعره و وبره فاسدة لا تقبل تلك الصلوة حتی یصلی فی غیرها این که ظاهرش مقام جعل است، حتی یصلی فی غیرها، لا تقبل خیلی واضح است که مقام مقام جعل است، ایشان زده به مقام ملاکات که این نماز دارای ملاکات نیست مثل این که می گوییم این سرکه فاسد است یعنی سرکه سالم نیست یا به قول ایشان هندوانه، همین بطیخ را مثال زد که بطیخ خربزه است، هم خربزه را مثال زد هم سرکه، خیلی خب این پس نکته اساسی در حقیقت این است، این هم کلام مرحوم آقاضیا.

آخرش ایشان:

و حينئذٍ فمَنع انتزاعیَّة الصَّحَّة مطلقاً

این منع انتزاعیة الصَّحَّة مطلقاً نائینی نگفت انتزاعی نیست، نائینی می گوید انتزاع از واقع است، کلام آقاضیا یکمی اجمال دارد فَمَنع انتزاعیَّة الصَّحَّة فی الجعل، جعلش انتزاعی است چون آنی که محل کلام در احکام وضعی است جعل است، مرحوم نائینی می گوید اصلا صحت و فساد جعل ندارد که بگوییم متاصل است یا انتزاعی است، اصلا توش جعل نیست، خب این دیدگاه کجاست؟ رفته در امثال نگاه کرده، غیر از این که معنا ندارد، جایی هم که در مقام جعل شارع متعرض شده ایشان تاویل فرمودند، پس در حقیقت

مرحوم نائینی این که مرحوم آقاضیا می گوید فمِنع انتزاعیة الصحة مطلقا نائینی اصلا قائل به انتزاعیت منع نکرده، این صحه یعنی صحه منع انتزاعیت در مقام جعل، نائینی این را منکر شده، ایشان می گوید حرف ایشان تا یک حدی درست است، در امور واقعی انتزاع واقعی است، جعل نیست که، در جایی هم که مقام امتثال نگاه بکنیم وفای به غرض، عدم به قول ایشان اما در جایی که جعل را در نظر می گیرد مثلا می گوید الصلوة فاسدة، این جعل کرد، از آن انتزاع می کنیم جعل را، می گوییم جعل صحت و فساد کرد لکن انتزاعا، انتزاع چجور؟ لا تقبل تلك الصلوة حتى یصلی فی غیرها، پس صحت و فساد قابل جعلند و متاثر در جعل نیستند لکن هر جا که استعمال کلمه صحیح می کنیم این مراد، چرا؟ چون اصلا صحت، خوب دقت بکنید، خودش یک مفهوم انتزاعی است، اصلا صحت اساسا مثل فوقیت، فی ذاتها یک مفهوم انتزاعی است، شما باید طرفین انتزاع را نگاه بکنید مثل فوقیت و بنده، این یک مفهوم انتزاعی است از دو طرف واقع، شما صحت را دو طرفش را واقع در نظر بگیرید می شود انتزاع از واقع، جعل در نظر بگیرید می شود انتزاع از جعل پس صحت، روشن شد مراد مرحوم؟ این که مرحوم نائینی می گوید صحت قابل جعل نیست یا فساد مطلقا ولو به نحو انتزاع این درست نیست، چرا قابل جعل هم هست، مشکل ندارد، این خلاصه به نظر ما حالا این جور که از کلمات مرحوم آقاضیا فهمیدیم. و اما بعد از این که خواندیم و حرف ها را زدیم وارد بحث بشویم. عرض کنم که خب بحث را علی ما تقدم در نقاطی قرار می دهد، به صورت نقطه:

نقطه اولی صحت به معنای وجود نیست، مرادف با وجود نیست، من فکر می کنم مرحوم آقاضیا یا این هایی که این حرف را نوشتند این ها در ذهنشان این معنا بوده اما تصریح نکردند، ما از عبارات اهل سنت خواندیم، در این عبارت اهل سنت نکته ظریفی بود، می گفت صحت برای امور بسیطه گفته می شود، امور بسیطه دائرمدار وجود و عدم است، نمی گوییم صحیح است، مثال هم زد رد الودیعة، این حرف قشنگی است انصافا، ما نمی گوییم این رد الودیعة صحیح بود، یا موجود هست یا نیست، یا رد شد یا نشد، نمی گوییم صحیح یا فاسد، یا محقق شد رد الودیعة یا محقق نشد، آن وقت این که آقاضیا می گوید صحت به معنای تمامیت به نظر من در ارتکاز مرحوم آقاضیا این بوده یعنی صحت را فرض کرده در جایی که امر مرکب است از اجزاء و شرایط و عدم موانع، این که می

گوید تمامیت یعنی تمام آن اجزا و شرایط، ظاهرا باید این طور باشد، خود آقاضیا ننوشته صحت در بسائط نمی آید، این را ما در عبارت اهل سنت خواندیم، لکن حرف خوبی است، حالا هر کسی گفته به قول آن آقا گفت هر کی گفته حرف خوبی است، این حرف حرف خوبی است انصافا که صحت و فساد در بسائط نمی آید، در امور ترکیبی می آید، این که آقاضیا می گوید تمامیت و در کفایه آمده این ها در حقیقت در ارتکازشان این بوده وقتی می گوئیم صحیح، نمی گوئیم موجود شد، آن در بسیط می گوئیم وجود و عدم اما در مرکب می گوئیم صحیح و فاسد، صحیح و باطل، چرا؟ چون این مرکب است که مثلا دارای یک خصائصی هست آن خصائص که در آن باشد با آن شرائط که باشد مثلا سرکه صادق باید دارای خصائصی باشد که آن نباشد سرکه فاسد است، هندوانه سالم دارای خصائصی هست نباشد فاسد است، پس این که تعبیر کردند آقاضیا به تمامیت و توضیح ندادند مطلب با ایشان است، این توضیح را بنده عرض کردم، بنده هم از کتب اهل سنت گرفتم، حرف خوبی است، حرف اهل سنت خوب است پس بحث صحت و فساد در بسائط معقول نیست، در مرکبات، مرکب این است، چیزی که دارای خصائص، حالا خصائص می گوئیم که امر تکوینی را هم شامل بشود. یک خصائصی داشته باشد، شرائطی داشته باشد، اجزایی داشته باشد، عدم موانعی داشته باشد، یک مجموعه اموری باشد تا آن مودی بشود به آن جهت مرغوبه به قول مرحوم آقاضیا، آن وقت به این صحیح می گویند. و إلا خود صحیح به معنای تمامیت که عرض کردیم نیست، آن خصائص، آن اجزاء، روشن شد؟ آن اجزاء و شرائط اگر موجود بود بهش صحیح می گویند، و اشکال مفقودیت هم تصویر می شود، دیدیم که مثلا احناف آمدند بین اقسام مفقودیت هم فرق گذاشتند، یا اصلش مفقود است یا وصفش مفقود است، یکی گفتند باطل، ظاهرا نکته ای ندارد حرف این ها، مادام آن خصائص نیست این در حقیقت این صحیح نیست فاسد حساب می شود، حالا اگر یک روایتی آمد که اگر نماز در حال اشتباه بی رکوع بود فاسد است اما اگر بدون فاتحة الكتاب بود درست است، این ها بحث راجع به صحت و فساد نیست، اشتباه نشود یعنی شاید شما بگویید این معنای صحت واضح است، حالا ما در دو هفته صحبت می کنیم این همه ی علما سنی و شیعه سر چی اختلاف کردند؟ اشکال کار سر این نیست، اصل این معنای صحت که واضح است، اشکال کار سر نکات ثانوی است، آمدند مثلا تفسیر قانونی کردند، گفتند اگر شارع آمد گفت نماز بدون فاتحة الكتاب درست است این یعنی

.....

شارع آمده در صحت تصرف کرده جعل صحت کرده، خب این ها یک تفسیر قانونی است، الان در تمام دنیا هم این تفسیر قانونی مطلوب است، حرف خوبی هم هست، آقاضیا می گوید نه شارع در صحت جعل نکرده، شارع آمده گفته امر تو عوض شده، باز هم صحت یعنی مطابقت، با آن امر جدید عمل تو مطابق است، شما اول تکلیف به نماز ده جزئی بود، فاتحة الكتاب را یادت رفت، الان می گوید صحیح، یعنی چی؟ یعنی الان در حال نسیان تکلیف تو به نه جزء است پس باز عمل شما مطابق با تکلیف است، پس می شود درست، در حقیقت آن نکته ای که در بحث پیش آمد یک مقدارش مال این ها بود، بعد هم چون مخصوصا در فقه مسقطیت قضا را گرفتند این مسقطیت قضا تابع صحت نبود لذا این دعوها پیش آمد، مسقطیت قضا تابع این هم یک مقدار بود که آیا قضا به امر جدید است یا نه؟ شما در وقت مابین اذان ظهر تا اذان مغرب شما نماز ظهر را فاسد خواندید قضا می کنید، اصلا نخواندید یا فاسد خواندید، قاعدتا حتی اگر فاسد خواندید اگر امر به قضا نیاید می گویند قضا ندارد، این نه به این معناست که فساد معنایش عوض شد یا صحت معنایش عوض شد، این یک بحث دیگری است، اگر شما تکلیف را انجام ندادید قضا به امر جدید است یا به امر اول، پس متاسفانه، چرا؟ چون این ها آمدند صحت را از دیدگاه قضا نگاه کردند، گفتند شما این فاسد و قتش گذشت انجام ندادید، و قضا هم ندارید چون به امر جدید است، اگر قضا ندارید اسقاط قضا یعنی صحیح، نمازت درست است، این نحوه استدلال باطل است، اگر شما نماز نخواندید نه فاسد، اصلا نماز نخواندید مابین حدین، بعد شما اگر دلیل نباید دلیل بر قضا ندارید، نه این که نماز فاسد، یعنی این عبارت شبیهش را از آن سبکی خواندم، البته ایشان توضیح نداد، حالا توضیح می دهم پس این ها در حقیقت چند تا مسئله با هم خلط شده، خلط این چند تا مسئله بحث را معقد کرده لذا اگر ما بیاییم مسائل را واضح و روشن مطرح بکنیم و طبق تفسیر هایی که گفته می شود به نظر من این شبهات کلا ان شا الله حل می شود و باز هم نباید مسائل را با همدیگه خلط کرد، حتی اگر ما گفتیم صحت به معنای اسقاط قضا، نماز فاسد خواند در خارج وقت نه به خاطر این که این صحیح است، فاسد صحیح است، فاسد فاسد است دیگه، نماز هم خوانده نشده، اگر گفتیم قضا واجب نیست می گوییم چون دلیل نداریم نه به خاطر این که این نماز فاسد درست شد، صحیح نیست آن فاسد، حالا بالاتر از آن بگویند نماز نخوان، مابین حدین نماز نخوان نه فاسد، باز هم قضا به امر جدید است، چه فرق

می کند؟ و لذا عرض کردیم کرارا و مرارا و تکرارا عده ای از علمای اهل سنت و عده ای از زیدیه، زیدیه بیشترند، در علمای شیعه مناقشه شده اما ندیدم، معتقدند اگر کسی امر در نماز نخواند قضا برایش واجب نیست، این فسقه ای که نماز نمی خوانند، روزه نگرفت چون می گویند در این باره ما دلیل نداریم، دلیل هایی که در باب قضا دارد من نام عن صلوة، من نسی صلوتا، من فاتته صلوة می خواسته بخواند فوت شده یادش رفته اما کسی ترک الصلوة عمدا، لذا اگر دقت بکنید مرحوم آقای خوئی در اول بحث قضای صلوة یک بحثی دارند که آیا ما می توانیم اثبات بکنیم هر کسی که نماز نخواند ولو عمدا اصل اولیه قضاست؟ یا نه قضا تابع عناوین خاص است؟ ما در باب روزه هم همین شبهه هست و همین قول هست، به نظر من یک وقتی نگاه می کردم اگر حافظه ام خراب نشده باشد زیدی ها بیشتر قائل دارند، حالا در اصحاب ما نسبت داده شده به بعضی از بزرگان، ظاهرا در بحث های فقهی من ندیدم اما خب بعضی از شاگردان ایشان نقل کردند که کسانی که، این فسقه ای که ماه رمضان روزه نمی گیرند این ها کفار دارند نه قضا، کفار دارند، به خاطر این که در لسان روایت آمده من افطر متعمدا، این ها اصلا روزه نبودند که افطار بکنند، اصلا روزه نگرفته لذا اگر دقت بکنید در بحث قضای روزه مرحوم آقای خوئی یک اصراری دارد که اثبات بکند اصل اولی در تعمد ترک روزه کفار هم هست مثلا ایشان استظهار می کند من افطر یعنی من اکل پیشتر در ماه رمضان، نه این که قبلش حتما روزه باشد، افطر یعنی اتی بالمفطر، چون آن ها می گویند افطر، فطر الان در لغت عرب به معنای ایجاد شکاف است، به اصطلاح به قول خودشان الان در لهجه عراقی می گویند مثلا استخوان مویه کرده، یک شکافی افتاده آن را فطر می گویند، اگر شکسته باشد کسر می گویند، کسر و فطر، یا فطار به قول لهجه محلی شان، این افطر یعنی این روزه را به هم بزند، خب می گوید این اصلا روزه نگرفته. عرض کردم فکر می کنم در بحث های فقهی شنیدم که قائل به کفار است اما نقل کردند شاید در جلسه درس مثلا ایشان فرموده بودند که من افطر متعمدا فی شهر رمضان، اگر اصلا روزه نگرفت، دقت فرمودید؟ می گوید خب دلیل کفار آن را شامل نمی شود، این روزه ای نداشته که افطار براش صدق بکند، افطر یعنی روزه داشت آن روزه را بشکاند، یک شکافی در آن روزه ایجاد بکند، این اصلا روزه ای نداشته، شبیه این هم در کتب اهل سنت و زیدیه، یادم می آید وقتی من نگاه می کردم زیدیه زیاد قائل داشتند که اگر ترک نماز کرد

عمدا، ترک روزه کرد عمدا قضا هم ندارد، دلیلشان هم واضح است، آن ها روایت نسیان را دارند اما می گویند چون قضا به امر جدید است در خصوص موارد معین قضا آمده است، در ترک عمدی ما نداریم، خود اگر نگاه بکنید بحث صلوٰة قضای مرحوم آقای خوئی را تقریبا این طوری استظهار می شود که این را تقریبا با اجماع درست کردند یا با اولویت، من نام عن صلوٰة العشاء یقضیها، خب اگر در حال نوم و عذر این مثلا قضا بود در حال امر به طریق اولی، خب می دانید این جور استدلال ها را خیلی ها قبول نمی کنند دیگه، اجماع را آقایان اخباری ها به شدت بهش حمله کردند و می گویند دلیلی براش نداریم، خوب دقت بکنید پس این خلطی شده بین بحث صحت با بحث القضا بامر جدید، منشا خلط گفته صحت یعنی اسقاط قضا، خب این جا که قضا ندارد در فاسد، این نبودن قضا به خاطر این که قضا بامر جدید نه به خاطر این که صحت است، پس متاسفانه در این مسئله خلط هایی پیدا شده، ما یواش یواش در ضمن نکات این مسائل خلطیش را که عرض کردم خدمتان عرض می کنم، پس بحث اول نکته اول بحث صحت و فساد در اموری گفته می شود که مرکب اند، خصائصی باید باشد، آن وقت اگر مجموعه آن خصائص بود می شود صحیح، نبود می شود فاسد، آقایان حنفی ها آمدند گفتند اگر نبودش فرق می کند، بعضی ها به اصطلاح ما عمود فقرات است، آن ستون اصلی است، اگر آن ها نبود باطل می شود، بعضی هایش مل حواشیش است به اصطلاح ما مثل دست و پا است، بعضی ها مثل قلب و ریه و معده به قول آقایان اجزای رئیسه ی بدن، این ها اگر نبودند طرف می میرد اما اگر دستش نبود نمی میرد اما خب بی دست است مثلا یا پایش نبود، این ها اجزای رئیسه نیستند، اسم اینها را فاسد یعنی آمدند فرض کنید، البته این مطلب را در عباراتشان ندیدیم، من تشبیه می کنم، خیلی مقیدم که در حرف دیگران تصرف نکنم، هی قید بزنم که فهم خودم را می گویم، پس بنابراین لکن طبق قاعده ای که ما عرض کردیم اگر مجموعه خصائص است هر کدام نبود، اگر دلیل خارجی آمد که رکوع نبود نماز باطل است، فاتحة الكتاب نبود نماز، این دلیل خاص است، این خلط از این جا پیدا شده، دقت کردید؟ یا در مسئله بیع فضولی بگوییم به اذن مالک نبود این فاسد است، این را می گویم باطل، این نکته اش این نیست، این نکته اش این بود که ما عرض کردیم، پس یک خلطی مابین مباحث شده این خلط باید کاملا روشن بشود آن نقاط فنی بحث، بحث های حقوقی کاملا و دقیقا روشن بشود پس بحث اول امور بسیطه قابل توصیف به صحت

.....
نیستند، توصیفی که براشون ما در سخن می گوئیم به وجود و عدم است، می گوئیم یا رد الودیعہ محقق شد یا نشد یا موجود شد یا موجود نشد، دیگه صحیح و فاسد ندارد، این یک نکته اساسی در مطلب.

نکته دوم که من فکر می کنم مرحوم آقاضیا هم نظرش این است، این که مرحوم نائینی فرموده صحت دو معنا دارد ظاهرا درست نباشد، حرف آقاضیا درست باشد، به ذهن می آید که صحت اصولا جز مفاهیم انتزاعی اند، خوب دقت بکنید، اصولا جز مفاهیم انتزاعی است، من این را سابقا عرض کردم مثلا چند بار هم گفتیم فرق بین معنای حرفی و اسمی که می خواهند بگذارند می گویند فرق بین من و زید چیست مثلا، من و کتاب، عرض کردیم این تفرقه اصلا غلط است، فرق من و کتاب اصلا غلط است، نباید بحث بشود، باید فرق بین من و ابتدا را بگوئیم، من با ابتدا چه فرقی می کند؟ هر دو لفظ عربی هستند، یکی را اسم می گفتند و یکی را حرف می گفتند، اما خود معنای من و ابتدا یکی است، خوب دقت بکنید، معنای من و ابتدا یعنی قبلش چیزی نیست، این عدم مسبوقیت، این را ابتدا می گویند، مثلا اگر گفت این سفری که من رفتم از تهران تا مشهد یعنی قبل از تهران سفر نبود، مبدأ سفر تهران بود، اگر گفت شروع کردم به خواندن قرآن از سوره اعراف یعنی قبل از اعراف قرائت نبود، ابتدا حالا می خواهد به لفظ اسم بگوید ابتداء القراءة یا بگوید قرئت من سورة، دقت فرمودید؟ پس این که آمدند می گویند معانی حرفی یک معانی نسبی هستند نه به خاطر فرق بین من و حائط مثلا، چون ابتدا هم معنای نسبی است، خود ابتدا که اسم است آن هم معنایش نسبی است، فرق نمی کند. هم من معنایش نسبی است هم ابتدا، سوال این است فرق بین من و ابتدا در لغت عرب چیست؟ مفهومشان هم یکی است، چرا شما آمدید؟ این در معنایش و چرا آمدید گفتید ابتدا وضع عام، موضوع له عام اما در حروف آمدید گفتید وضع عام، موضوع له خاص، این فرق این دو تا من و ابتدا، البته می دانید بعد ها هم عده ای پیدا شدند گفتند در حروف وضع عام موضوع له عام، مستعمل فیه خاص، یکی از اقوالی که در اصول در بحث های تحلیل لغوی که در اصول آمد گفتند وضع عام، موضوع له عام، مستعمل فیه خاص، حالا که ما گاهی از بحث خارج می شویم اگر آقایان ان شا الله تدریس کفایه فرمودند چون کفایه معنای من و ابتدا را به لحاظ وضع عام و موضوع له عام یکی می داند، در کفایه مثل مرحوم نجم الاثمه رضی یکی می داند، فقط در کفایه خوب دقت بکنید سه تا دلیل اقامه

کرده در کتاب کفایه اگر دقت بکنید مفاد این سه دلیل اساسا این است که مستعمل فیه عام است، وقتی مستعمل فیه عام شد وضع و موضوع له هم عام است، اصلا نکته کفایه این است، این را حالا من بگویم اگر تدریس کفایه فرمودید در ذهن مبارکتان باشد، هدف کفایه از آن عبارت این است چون تصریح نشده، آن ظرافت عبارت ایشان این است، ایشان می گوید مستعمل فیه هم عام است، خب طبعا اگر مستعمل فیه عام شد به طریق اولی موضوع له، وضع هم عام است، ایشان از راه اثبات این که وضع عام و موضوع له عام وارد نشده، از این راه وارد شده، آن سه دلیل هر سه مفادش این است، از این راه وارد شده که مستعمل فیه هم عام است، خب وقتی مستعمل فیه عام شد خب موضوع له هم عام است، چون عرض کردم مشهور بین اصولیین در تحلیلشان وضع عام موضوع له خاص گرفتند، در من. در لفظ ابتدا وضع عام موضوع له عام گرفتند، لکن بعضی ها در حروف بعدها در موضوع له و وضع مثل اسم گرفتند، مثل ابتدا، مستعمل فیه را خاص گرفتند، روشن شد؟ آن مستعمل فیه خاص است، در کفایه کاری که کرده می گوید نه در حروف مستعمل فیه هم عام است، خب طبعا اگر مستعمل فیه عام شد وضع و موضوع له هم عام است، این نکته را عرض کردم که ان شا الله اگر مبتلا به تدریس کفایه شدید در ذهن مبارکتان باشد که در کفایه راه بحثش این طوری است، راه بحثی که وارد شده.

آن وقت دقت بکنید ما بحثمان این است که صحت به هر نحوی که باشد خودش فی نفسه مفهوم انتزاعی است، مفهوم استقلالی نیست، صحت مثل سقف نیست، مثل حائط نیست، مثل کتاب نیست، مثل زید نیست، خود صحت فی نفسه مفهوم انتزاعی است، حالا طرفینش گاهی امر واقعی هستند گاهی امر جعلی هستند، یک طرفش جعلی است، هر جور می خواهید شما تصور بکنید، آن نکته انتزاعش هم در حقیقت این است، نکته انتزاعش هم این است که آن خصائصی را که برای آن جهت مرغوبه به قول مرحوم محقق عراقی در نظر گرفته شده اگر آن خصائص همه اش باشد می شود صحیح، انتزاع از آن می کند، من اگر زیر سقف الان نشستم فوقیت انتزاع می شود، بیرون برم فوقیت انتزاع نمی شود، این انتزاع یعنی این، پس صحت طبیعتا یک مفهوم انتزاعی است، طبیعتا، ماهیتا یک مفهوم انتزاعی است، شاید مراد مرحوم آقاضیا هم این باشد، شاید حالا، چون من نسبت نمی دهم، آن وقت این جا که مرحوم نائینی فرموده دواتست این طور نیست،

پرسش: با توجه به این که یک امر انتزاعی است ولی براش ماهیت قائلیم، این که ماهیت قائلیم

آیت الله مددی: همان وجود رابط و ربطی و فلان، معلوم نیست

پرسش: گاهی اوقات یک ذاتی را ذاتی باب ایساغوجی نگاه می کنیم حرف مرحوم آقاضیا می شود، ذاتی باب برهان را شما نگاه

بکنید که عوارض را هم می گیرد، می خواهم بگویم هر دو تا وجه صحت دارد، اصلا نکته این است که آقایان بحث کردند که چرا در

باب برهان در عوارض لازم را

آیت الله مددی: اصولا انتزاع را در باب برهان بکار می برند، آن ذاتی ایساغوی وقتی انتزاع می گوئیم اصلا باب ایساغوجی مطرح

نیست

پرسش: چرا؟

آیت الله مددی: ذاتی باب ایساغوجی مطرح است، انتزاع که گفتند فقط باب برهان است، دقت بفرمایید مطلب را، شما کلمه ذاتی را

اشتباه گرفتید، ذاتی در دو باب می آید، انتزاع فقط در برهان است، در ایساغوجی که انتزاع مطرح نمی شود.

پرسش: انتزاع می شود یک حرفی است، الان خودش جداگانه یک حقیقت است

آیت الله مددی: نه در باب ایساغوجی انتزاع نمی گویند، ذاتی دو تاست، ذاتی ایساغوجی و برهان و این که مرحوم شیخ نوشته حجیت

قطع ذاتی است که آقایان بحث کردند این ذاتی سوم است، اگر باشد چیز دیگری است، چون دارند، در شروح رسائل مفصلا دارند، ما

هم در اول بحثش متعرض شدیم، نه ذاتی باب برهان است نه ذاتی باب ایساغوجی، در باب ایساغوجی اصلا انتزاع را مطرح نمی کنند

در باب برهان انتزاع را مطرح می کنند.

علی ای حال کیف ما کان پس بنابراین مفهوم صحت خودش یک مفهوم انتزاعی است، این درست است، این مطلب کاملا درست

است، هیچ فرقی هم نمی کند، این که مرحوم نائینی چون با مشکل فالصلوة فاسدة برخورد کردند ایشان مجبور شدند یک قسم دیگری

از صحت را فرض کنند، خب این خلاف ظاهر است، جدا خلاف ظاهر است، اصلا سیاق هم بهش نمی خورد چون عرض کردیم در

مباحث حقوقی خوب دقت بکنید، ما به هر حال حدود لفظ را مراعات می کنیم. یک دفعه تمام مباحث حقوقی را فقط سر لفظ می بریم خود این یکمی اشکال دارد اما به هر حال مراعات ظواهر الفاظ باید بشود در مباحث عمومی، وقتی می گوید فالصلوة فاسدة، لا تقبل تلك الصلوة حتی یصلی فی غیرها، این معلوم است بحث ملاکات توش نیست ایشان بحث ملاکات قرار داده، حتی یصلی فی غیرها در بحث ملاکات نیست، بحث لا تقبل تلك الصلوة نیست، این تعبیر می خورد به مسئله صحت و فساد، شبیه کلام فقها، مستطیت قضا و اعاده، فاسد است یعنی باید قضا بکند، حتی یصلی فی غیرها، این اصلا به بحث حقوقی می خورد، به بحث ملاکات نمی خورد، این به مقام جعل می خورد، اصلا به مقام ملاکات نمی خورد، این مطلبی که، عرض کردم ما اضافه بر تفسیر حقوقی ادبیات را هم در نظر می گیریم، من در آن فضای هفتگانه ای که عرض کردم این خودش که فقط ادبیات را در نظر بگیریم یک فضا است، فقط درست نیست اما به هر حال ادبیات روایت تاثیرگذار است، وقتی می گوید لا تقبل تلك الصلوة، این تعبیر قانونی است، این تعبیر ملاکی نیست، این نماز قبول نیست، دو مرتبه باید بخواند، خب این تعبیر قانونی است، این تعبیر ملاکی نیست، بله إن الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر تعبیر ملاکی است، ادبیات این فرق می کند اما لا تقبل حتی یصلی، تاکیدش، همان اعاده و قضا، حتی یصلی فی غیرها، این دقیقا تعبیر فقهی و تعبیر قانونی است و به ملاکاتی که ایشان فرمودند نمی خورد.

پس این مطلبی را که مرحوم آقای نائینی فرمودند قابل قبول نیست که دو تا باشد، یکی بیشتر نیست، موارد طرفین انتزاعش فرق می کند، این درست است، این مطلب، اگر مراد آقازیا هم از این مطلبشان این است این مطلب درست است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین